

متن پرسش

با عرض سلام و ارادت خدمت استاد گرانقدر: استاد بنده کسی نبوده و نیستم که بخواهم به خاطر انجام تکلیف شرعی صرف در انتخاباتی شرکت کنم و در خصوص مبحث انتخابات و عرایض اخیر جنابعالی خواستم تجربه شخصی خود را به عنوان کسی که هم در انتخابات دموکراسی سبک غربی و هم در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت داشته ام با شما و کاربران در میان بگذارم؛ شاید که مصداق کوچکی باشد برای نظر به بعد وجودی یا اگزیستانسیالیستی مسئله انتخابات و تفاوت رای مردم در یک نظام مردمی متکی به امر قدسی با رای مردم در یک نظام دموکراسی سکولار برخاسته از اومانیسیم. وقتی بنده در انتخابات احزاب در آلمان شرکت می‌کردم با این نگاه رای میدادم که کدام حزب یا گروه سیاسی بیشتر منافع طبقه مرا و یا منافع مهاجرین را تأمین می‌کند و یا کدام حزب شعارهای عدالت طلبانه و صلح طلبانه ی دارد و با این تفکر رأی می‌دادم که رأی دادن من بهر حال بهتر از رأی ندادن است. بعد از شهادت حاج قاسم وقتی که باطل بودن جبهه استکبار غرب و سازشکاران داخلی برایم بیش از پیش مسلم شد مصمم شدم که در انتخابات ریاست جمهوری بعدی شرکت کنم و رای به کاندیدایی بدهم که بیشترین زاویه را با غرب و غربگرایان داخلی داشته باشد. شرکت در این انتخابات باعث شد حس حضوری را تجربه کنم که در هیچ یک از انتخابات قبلی یا انتخابات احزاب آلمان نداشتم. چراکه این انتخابات در منظر من به منزله تقابل دو جبهه حق و باطل ظهور کرد و شرکت در این انتخابات نه به هدف انتخاب حزب یا شخصی در راستای تأمین منافع طبقاتی یا شخصی من که به عنوان انتخاب نزدیکترین کاندیدا به جبهه حق برای بنده جلوه کرد. گویی که شهادت حاج قاسم برای من چراغ راهی شده بود که حق را از باطل تمیز دهم و خداوند حجتی را بر ما تمام کرده بود و اکنون این ما بودیم که باید در آزمون انتخابات رأی خودمان را در راستای اراده الهی قرار دهیم. نه با این امید رأی دادم که منتخب من بتواند قول های انتخاباتی خود را محقق کند و نه با این امید رأی دادم که با سر کار آمدن منتخب من فساد و بیکاری و فاصله طبقاتی ریشه کن شود. رأی دادم چون حسی در درون به من می‌گفت باید در این تقابل جبهه استکبار و جبهه ضد استکبار حضور داشته باشم و تنها نظاره گر نباشم. بدون اینکه برایم مهم باشد این تک رأی ناچیز من در برابر میلیون ها رأی چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد. انگار فقط برایم یک چیز بیشتر اهمیت نداشت و آن اینکه در این تاریخ تقابلی بین دو جبهه حق و باطل پدیدار شده و من با همین رأی ناچیز خود می‌خواهم در جبهه حق حضوری هرچند ناچیز داشته باشم. برای شرکت در این حضور بدگویی ها و ناسزاهای افراد ضد انقلاب متجمع در اطراف سفارت ایران در آلمان را به جان خریدم و رأی خود را به آقای رئیسی به صندوق

انداختم و این حس حضور شور و شعفی را در من ایجاد کرد که در آینده به دنبال همین حس خواهم رفت و در انتخابات شرکت خواهم کرد حتی اگر رأی ممتنع به صندوق بیاندازم. حال سؤال این است که آیا در این تاریخ شهدای مظلوم و کودکان معصوم غزه و شهدای حادثه تروریستی کرمان برای ما چراغ راهی نشده اند که بوسیله آن جبهه ظلم و استکبار را از جبهه ظلم ستیز و استکبار ستیز تشخیص دهیم و به مدد این تشخیص شرکت در انتخابات آینده را به منزله انتخابی بر ضد خواسته استکبار جهانی و در راستای خواست و اراده الهی به عرصه ظهور بیاوریم؟ با تشکر و عذرخواهی از طولانی شدن مطلب

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان طور که فرموده‌اید این شما یید که می‌یابید جایگاه دموکراسی در جهان غربی با انتخاباتی که در انقلاب اسلامی و نظام جمهوری آن شکل می‌گیرد، چه تفاوت‌های ماهوی دارد. همان طور که عرض شده: انقلاب اسلامی، حضوری است تا انسان‌های معنویت‌گرا به جای مشغول بودن در عادات دینی که نوعی سرپوش‌گذاشتن است بر ظرف تهی زندگی امروزین، بتوانند با حضوری اصیل، بودن خود را عمیق و وسیع و گسترده نمایند و چنانچه با نظر به چنین حضوری در انتخابات شرکت کنند؛ در ساحتی وارد می‌شوند که هستی خود را عمیق‌تر و گسترده‌تر احساس می‌کنند.

به مسیری که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده است باید فکر کرد و این که انسان اگر به جای آن که مشغول امورات روزمره شود، در هستی خود نزد خود حاضر شود؛ در مسیری قرار می‌گیرد که به حکم تشکیک وجود و شدت یافتن وجود، دائماً در خویش از خویش فراتر می‌رود و بر اساس انتخابی که می‌کند به خود هویت می‌بخشد و نسبت به حقیقت هستی که با آن نسبت دارد، تقرب می‌جوید. این است مسیر نهایی و اصیلی که انقلاب اسلامی مقابل ما گشوده و این مسیر بدون مانع نیست ولی «رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ». «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۱۳۹) نه به خود ضعف و سستی راه دهید و نه نگران باشید زیرا اگر در مسیر ایمان حاضر شوید شما بر فراز و برتر خواهید بود. آن هم در جهانی این چنین بی‌رحم که در صحنه باریکه غزه ملاحظه می‌کنید.

احساس حضور تاریخی، کاری می‌کند که شما نه در گذشته باشید و نه در آینده‌ای که آرزوهای دنیایی برای انسان‌ها می‌سازد. انسان در این حالت در «زمان باقی» مستقر می‌شود. «زمان فانی» یعنی آن چه همواره در حال گذر است و کسی که در زمان فانی زندگی می‌کند در ناکجاآباد زندگی می‌کند. برعکس زندگی در زمان باقی که گذشته و آینده ندارد، به خودی خود یک تاریخ است. اگر شما با امام حسین (علیه السلام) وارد جبهه مقابله با کفر و استکبار شدید، همان امام حسینی که به ظاهر به لحاظ زمان فانی، در گذشته است، در پیش شما است. آینده‌تان هم ادامه‌ی امام حسین (علیه السلام)

است. دیگر مفهوم گذشته و مفهوم حال و مفهوم آینده در میان نیست.

آینده‌ی اصیل معنایش این است که حتی می‌شود بنی‌قریظه را هم که داخل مدینه با آن قلعه‌های محکم جا خوش کرده‌اند، شکست داد، از آن جهت که از پشت به ما ضربه زدند و خیانت نمودند. ولی چون مسلمانان اصیل‌ترین آینده را آینده توحیدی دیدند به بهترین نحو خطر جنگ احزاب را از سر گذراندند و ما امروز نیز با «اکنونی اصیل» رو به سوی آینده خود داریم و وقتی انسان در «اکنون اصیل» خود قرار بگیرد، آینده او نیز اصیل خواهد بود و انقلاب اسلامی با چنین هویتی به اهدافی که پیش رو دارد دست می‌یابد. انقلاب اسلامی نحوه‌ای از زندگی در این دوران است که به مدد الهی باید به عالم نشان داده شود و از این جهت انتخابات و حضور در آن، معنی خاصی دارد که مردم ما در بستر انقلاب اسلامی به خوبی متوجه آن هستند و دشمنان ما نیز می‌دانند مردم ما با چه انگیزه و حضوری در انتخابات شرکت می‌کنند و به همین جهت تلاش دارند آن‌ها را از آن نوع حضور منصرف کنند. و این جای اندیشیدن بسیار دارد. موفق باشید